

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

کارشناس: اگر ما داریم از عصر جدید صحبت می‌کنیم عصر جدید در برابر چیزی دارد طرح می‌شود که مدرنیته عنوان شده و مدرنیته اساساً معنای جدید بودن می‌دهد. آیا این که داریم در برابر مدرنیزاسیون عمل می‌کنیم، عصر جدید می‌باشد؟ ویژگی‌های این عصر جدیدی که ما از آن سخن می‌گوییم چیست؟ چطور می‌شود راجع به آن فکر کرد؟ شاید در این نشست بتوان بحثی را آغاز کنیم که ما در کجا هستیم و چاره چیست؟

استاد: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به نظر بنده خوب است که ببینیم چه شده که بناست در مواجهه با دنیای مدرن به هویت دیگری فکر کنیم؟ معنای عصر جدیدی که ما می‌گوییم به این معنا نیست که نسبت به گذشته‌ی جدید است. بلکه در مواجهه با مدرنیته جدید است. ما در حال حاضر سه جهان در مقابل خود می‌توانیم داشته باشیم. جهان گذشته‌ای که ریشه‌های تاریخی ما را تشکیل می‌دهد. و جهان مدرن که به معنای نفی گذشته‌ی ما است و جهانی که با انقلاب اسلامی رخ داده که می‌توان گفت: «جهانی است بین دو جهان». تصور ما در صد سال پیش این بود که شاید بتوان با مدرنیته هویت خود را حفظ کرد و در عین حال در جهان مدرن وارد شد. تقریباً مشروطه را این طور شروع کردیم که هم زندگی مدرن داشته باشیم و هم هویت تاریخی و معنوی و قدسی خود را حفظ کنیم ولی معلوم شد به آن صورت که مشروطه را شکل دادیم نمی‌توانیم به آنچه مدّ نظرمان بود برسیم، که هم شاه داشته باشیم و هم پارلمان و هم

^۱ - متنی که در اختیار دارید مصاحبه‌ای است که در «شبکه‌ی افق» بین استاد طاهرزاده و کارشناس برنامه و مهمانی که دعوت شده بود، انجام گرفته است.

هویت دینی مان فعال باشد. بحث در این نیست که شاه باشد یا نباشد، بحث این بود که چرا با به ظهور آمدن فرهنگ مدرنیته ما داشتیم از دست می رفتیم. با ناصرالدین شاه و هویتی که او برای خود تعریف کرده بود و با پشتیبانی اسلحه های مدرن و مطلق العنان شدنش، دیگر آن تشیع که اسلام را در دل حکمت خسروانی و خرد ایرانی جلو می برد، بیش از پیش در حجاب می رفت.

با توجه به امر فوق بود که آرام آرام به فکر رفتیم که به گفته ی جناب عطار: «نه در مسجد گذارندم که رند است / نه در میخانه کین خمار خام است.» باید جای دیگری را برای خود پیدا می کردیم. عقل ایرانی در کنار تشیع که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در واقع بیان آن عقل و آن دیانت بودند، به نحوی به صحنه آمد که امروز تحت عنوان ولایت فقیه با آن روبه رو هستید. روشن است که منظور بنده از ایرانیت، خرد خسروانی خردی است در بستر تشیع.

روح ملت به این فکر افتاد که جهان دیگری را باید در مواجهه با جهان مدرن به میان آورد. آن جهان نه دیگر مثل مشروطه بود که امید داشت می توان با زندگی مدرن دینداری خود را ادامه داد، و نه مانند روشنفکران که بخواهد با مدرن کردن همه چیز، ما را ذیل فرهنگ غربی قرار دهند.

ما متوجه شدیم در مواجهه با غرب چیزی را گم کرده ایم. گمشده ای که با برگشت به گذشته ی ۵۰۰ سال پیش خود پیدا نمی شود و اساساً برگشت به گذشته برای هیچ ملتی ممکن نیست. از آن طرف هم دنیای مدرن با روح ما هماهنگی نداشت. سابقه ی تاریخی ما چیز دیگری را به ما متذکر شد که می توانیم آن باشیم. مرحوم فردوسی در شاهنامه می خواهد به ما بگوید قبل از اسلام هم شما خویشی داشته اید که امکان حضور در اسلام را می توانید به بهترین شکل برای خود با نظر به آن گذشته تعریف کنید.

تا این جا خواستم متذکر شوم عصر جدیدی که ما برای خود تعریف کرده‌ایم، عصری است که در مواجهه با دنیای مدرن می‌توانیم به تاریخ دیگری فکر کنیم که نه عین مدرنیته است و نه بیرون از تاریخی که خرد مدرن مدّ نظر بشر قرار داده است. این طور نیست که ما عقل مدرن را نادیده بگیریم و مثلاً پارلمان و یا دموکراسی را جدای از خود قلمداد کنیم، یا از تکنیک فرار نماییم. ما می‌توانیم در مواجهه با خرد مدرن، با هویت ایرانی اسلامی، تاریخی را شروع کنیم که تاریخ انقلاب اسلامی است تحت عنوان «عصر جدید»، که البته ابهاماتی دارد و باید به مرور با تبدیل حالت اجمالی آن به تفصیل برطرف گردد.

کارشناس: پس من در این جا درنگ می‌کنم و آن این که جدید بودن از یک منظر همانی است که خیلی از مردم می‌فهمند. یعنی مبارزه با جمود، مبارزه با تصلب، جدا شدن از این که می‌خواهیم چیزهایی را جای خود نگه داریم که تکان نخورد. من این طور از فرمایش شما می‌فهمم که عصر جدید چیزی است غیر از آن که بگوییم همان سوغات فرنگ است. ما دیگر سوغات نمی‌خواهیم، انگار خودمان می‌خواهیم باشیم ولی این خودمان هم یک خودِ خاص است، آن خودی نیست که سعی می‌کند مثلاً استیلا پیدا کند و همه چیز را یک دست نماید. مخصوصاً ناظر به مدرنیزاسیون دارم سؤال را می‌پرسم. اگر از این منظر وارد گام دوم بیانیه‌ی رهبر معظم انقلاب شویم، یک فهمی باید نسبت به بندهای مختلف آن پیدا کنیم. خیلی از وقت‌ها ممکن است یک نفر گام دوم را جدا جدا بخواند، مثل بند علم و پژوهش، انگار اهل علم یک جواب برای خودش دارد و بند اقتصاد یک جواب برای اهل اقتصاد. بنده به نظرم از این رویکردی که می‌خواهد متن را تکه‌تکه کند باید فاصله بگیریم. این همان رویکردی است که یا به درد کپی‌کاری می‌خورد، یا به درد تصلب! در حالی که می‌توان گفت شاید خود بیانیه روحی دارد که یک پارچگی متن را نگه

می‌دارد و این باز اشاره دارد به آن هویتی که شما می‌گفتید ما دنبال آن یک پارچگی بودیم. ایرانی مدّ نظرمان بود که می‌دانستیم آن را می‌خواهیم و تجدد و مدرنیزاسیون رضاخانی داشت آن را نابود می‌کرد.

مهمان: این بیانیه یک چیز اضافه هم دارد که به نظرم توجه به آن جالب است. بیانیه از «عصر جدید» و در واقع از یک فصل جدید در این عصر جدید سخن می‌گوید. این عنوان بیانیه هم برای من از این وجه جالب است. به نظرم این وجهی است که می‌شود به آن پردازیم و این که این گام است. گام اول تمام شده است، در گام اول یعنی یک فرودی، یعنی ما وقتی می‌خواهیم گامی برداریم به فراز می‌رویم و فرود هم داریم. این رفتن، آماده‌ی انجام گام بعدی است. در نتیجه گویا به نحوی گذار از شکل قبل می‌باشد. یعنی من یک شکل و یک فرمی داشتم، یک صورتی داشتم که این صورت می‌خواهد در وضعیت جدید تغییر کند. اما مسئله این است که حالا این تحول همراه با چیزی است که آن انسان دارد آن گام را برمی‌دارد. یعنی من یک وحدت‌بخشی و یک توجهی دارم، توجه به هدفی دارم که می‌خواهم انجام بدهم. این فکر نیاز به تدبیر بیشتری دارد.

استاد: از چند نکته نباید غفلت کنیم. اولاً: آیا ما با انسان جدیدی در این تاریخ روبه‌رو هستیم یا نه؟ ثانیاً: آیا ما در سیر تاریخ، انقلاب اسلامی، شرایط تاریخی جدیدی پیدا کرده‌ایم یا نه؟ ثالثاً: آیا در حال حاضر در یک عزم و حیات جدیدی به سر می‌بریم یا نه؟ رابعاً: آیا باید بر گذشته‌ی خودمان یعنی ۴۰ سالی که گذشته بدون هیچ انعطافی اصرار کنیم یا نه؟ در این که در بستر کلی انقلاب اسلامی باید باقی ماند حرفی نیست، ولی نحوه‌ی حضور ما باید در مراحل مختلف با توجه به شرایطی که پیش می‌آید متفاوت باشد، آیا این‌طور هست یا نه؟ بنده یک مثال قرآنی می‌زنم که فکر می‌کنم به ما کمک کند. ما در صدر اسلام که هنوز جایگاه

تاریخی خود را تثبیت نکرده بودیم در موقعیتی بودیم که هویت دینی ما را دشمن تهدید کرد و باید با آن‌ها برخورد سختی انجام می‌دادیم. در جنگ بدر که دشمن آمده بود تا با محاصره‌ی مدینه، ما را نابود کنند؛ خداوند می‌فرماید: «فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ» (محمد ص/ آیه ۴). وقتی با آن کفار روبه‌رو شدید گردن‌شان را بزنید! ولی بعداً که اسلام تثبیت شد پیامبر خدا ﷺ سعی می‌کنند با برخورد نرم خود بقیه را هم از آن خود کنند که می‌توانید نمونه‌هایی از آن را متذکر شوید.

کارشناس: چیزی در گام دوم هست که به نظر بنده مربوط به همین بحث حضرت عالی می‌باشد. ابتدای گام دوم در این بیانیه می‌گوید ما چیزهای ثابتی داریم و چیزهای متغیر. وقتی از چیزهای ثابت می‌گویند، اساساً آن‌ها آرمانی است. ولی در وجه ساختاری انقلاب، هیچ وجه ثابتی نمی‌بینید که مثلاً شما بگویید این شکل ثابتی دارد و نباید تغییر کند. رهبر معظم انقلاب در بحث قانون اساسی گفتند قانون اساسی را هم می‌توان متناسب با اهداف تغییر داد. اگر قانون اساسی عدالت را رعایت نکند قانون اساسی را تغییر می‌دهیم، یا اگر کرامت انسانی حاصل نشود باید تغییر کند زیرا همه‌ی این کارها متوقف بر آن کرامت است و وقتی ما داریم از گام دوم حرف می‌زنیم، چه بسا به این معنایی است که حضرت‌عالی فرمودید و در واقع باید از بعضی از ساختارها عدول کنیم و پیش برویم و برعکس، خیلی مواقع باید بعضی از ساختارها را رشد بدهیم و یا خیلی جاها را باید دقیق‌تر کنیم. بعضی جاها باید اساساً آن محدودیت‌ها را برداریم و در بعضی جاها باید محدودیت را تعیین کنیم. این چیزی است که از گام اول یاد می‌گیریم که چطور باید پیش برویم و گام دوم را برداریم.

استاد: بنده در این رابطه خوب است شاهد بیاورم تا معنای زنده بودن انقلاب اسلامی روشن شود و بدانیم اگر به هر دلیلی نسبت به انقلاب با روحیه‌ی

مقدس‌مآبانه گرفتار تحجر شدیم، انقلاب را دفن کرده‌ایم. رهبر معظم انقلاب فرمودند انقلاب مثل یک موجود زنده است، همواره در حیات جدیدی باید خود را تجربه کند، ایشان در ۲۶ تیرماه سال ۹۸ حکمی به امام جمعه بندرعباس دادند. بنده خواهش می‌کنم به جملاتی که در آن حکم هست دقت فرمایید. می‌فرمایند: «تقویت جریان انقلابی و جوانان مؤمن و رویی گشاده و دست مهربان با عموم طبقات، توصیه‌ی مؤکد من است.» عموم مردم در این پیام چه کسانی‌اند؟ در حالی که قبل از آن فرموده‌اند تقویت جریان انقلابی و جوانان مؤمن. آیا عموم مردم جز مردمی خواهند بود که نه در راستای تقویت جریان انقلابی قرار دارند و نه در راستای جوانان مؤمن؟ بنده همان زمان که این پیام را دیدم به رفقا عرض کردم این پیام نشان می‌دهد انقلاب وارد مرحله‌ی دیگری شده که می‌تواند مردم معمولی را که به ظاهر نسبتی با انقلاب و حتی اسلام ندارند در بر بگیرد و آن‌ها را از آن خود بداند، همان آدم‌هایی که نه انقلابی هستند و نه کاری به انقلاب دارند و نه مؤمن می‌باشند. شما باید نسبت‌تان را با این‌ها تغییر دهید، آن‌هم با رویی گشاده و دستی مهربان. آیا این پیام خبر از آن نمی‌دهد که این انسان‌ها که به ظاهر ربطی به انقلاب ندارند، دیگر خود را در تاریخ مدرن معنا نمی‌کنند، هرچند ظاهرشان مدرن است؟ و باید آن‌ها را از خود بدانیم و ما این را در تشیع پیکر شهدایی مثل شهید حججی و شهید حاج قاسم سلیمانی دیدیم که چه کسانی خود را وابسته به آن شهدا احساس می‌کردند که از نظر ظاهر تحت تأثیر فرهنگ غرب بودند.^۲

در دوشنبه‌ای که برای اظهار تنفر نسبت به جریان اشرار که به بهانه‌ی بنزین قصد براندازی داشتند، مردم تهران در میدان انقلاب جمع شده بودند. خبرنگار با خانومی

^۲ - چون ویرایش متن بعد از شهادت حاج قاسم سلیمانی انجام شد، نام آن شهید بزرگوار را در این جا می‌آوریم.

مصاحبه می‌کرد که از یک جهت حجابش کامل نبود و از جهت دیگر تصویر رهبر انقلاب در دست نوجوانش بود. از او پرسید برای چه آمده‌اید در این تظاهرات شرکت کنید؟ آن خانوم فرمود آمده‌ام تا به فرزندم یاد بدهم از انقلاب و رهبری دفاع کند. آیا این یک پارادوکس نیست که از یک طرف ظاهر آن خانم به افراد مؤمن و طرفدار انقلاب نمی‌خورد و از آن طرف حضورش در آن جمعیت و آن سخنانش خبر از حضوری می‌دهد که حضور در متن انقلاب محسوب می‌شود. چه چیز بر او می‌گذرد؟ چه خبری در هویت این افراد پیدا شده که نمی‌توانند از نظر روحی و روانی انقلاب اسلامی را نادیده بگیرند؟

انقلاب اسلامی در این مرحله طوری در تاریخ خود حاضر است که آن خانمی را که ظاهرش اروپایی است بیرون از خود نمی‌داند و او نیز متوجهی این امر هست و انقلاب را از خود می‌داند. زیرا قلب او ایمانی است، هر چند هنوز عادت‌اش غربی است. آیا انسان جدیدی متولد نشده؟ انسانی که متوجه است معنای خود را باید در جایی بیرون از تعریفی که مدرنیته از انسان کرده، پیدا کند؟

اگر ما اسلام را با عقلی که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» متذکر آن بودند به صحنه نیاوریم و در این رابطه در تحجر خود بمانیم و یا صرفاً مشغول فرهنگ مدرن شویم، جواب این انسان‌ها را نداده‌ایم و انقلاب اسلامی در راستای حضور تاریخی چنین انسانی به صحنه آمده است. مخاطب انقلاب اسلامی انسانی است که نه می‌خواهد مناسبات خود را سراسر در اختیار فرهنگی قرار دهد که امور قدسی را به حاشیه برده و نه می‌خواهد نسبت به حضور جهانی بشر مدرن بی‌تفاوت باشد. باز در همان روز دوشنبه در میدان انقلاب با خانم دیگری مصاحبه کرد که لباس‌هایش کاملاً مدرن بود و حجاب کاملی هم نداشت. در جواب سؤال خبرنگار طوری از مقام معظم رهبری دفاع کرد که بنده به همسر خود گفتم ما باید در دفاع از رهبری،

دنبال این خانم راه بیفتیم. به نظر شما در درون انسان‌های این تاریخ چه خبر شده است؟! گام دوم یعنی توجه به آنچه امروز در مقابل ما پیش آمده، قدم‌ها را باید در گام دوم مطابق آنچه امروز پیش آمده است برداریم.

مهمان: در رابطه با همین نکته‌ای که جنابعالی فرمودید: ما به نوعی اسلام را باید برای نیروهای جدید به میدان بیاوریم، فکر می‌کنم بعد از گام دوم ما شاهد فضای جدیدی بودیم که نمونه‌های عملیاتی‌اش همان که امثال شهید حججی را داشتیم، واقعاً در تشییع پیکر او که در چند استان انجام گرفت؛ احساس شد پتانسیلی در وجود آن شهید بود که با شهادت ایشان آزاد شد. اصلاً ارتباطی با فطرت پاک تمام آحاد ملت ما، با تمام شکل‌ها و ظواهر متضاد، در میان بود. دیدیم یک جمعیت چند میلیونی در ایران پای کار آمدند و این به نظر می‌آید انتخاب یک سبک زندگی بود، چون به نظر من ما در حال حاضر تقریباً در چنین فضایی هستیم و این ظرفیت را ما باید دریابیم. این فضا را که خود را در حالت شور نشان می‌دهد، چگونه به شعور تبدیل کنیم؟ به نظر بنده با گفتمان‌سازی این کار عملی می‌شود.

کارشناس: به نظر اینجانب نکته در این جا است که نتوانستیم هنوز تعریف درستی ارائه بدهیم تا آن جوانی که با فطرت‌اش وارد صحنه‌ی تشییع جنازه‌ی شهید می‌شود و آن سبک زندگی را می‌پسندد، تکلیف خودش را با انقلاب معلوم کند. ما به این جوان تنها گفتیم این که چه کار بکند و چه کار نکند، ولی با او گفتگو نکردیم، لذا با او مشکل پیدا می‌کنیم.

مهمان: به نظر می‌آید همان طوری که استاد فرمودند باید نسبت به بسیاری از این مرزبندی‌ها تجدید نظر کنیم. تا این مرزبندی‌ها شکسته نشود و همه احساس یک نوع یک‌پارچگی نسبت به اسلام و انقلاب نکنند؛ نمی‌توانیم به سمت آن تمدنی که مدّ نظر مقام معظم رهبری است برویم.

کارشناس: وقتی می‌گوییم هویت ما تثبیت شده و امکان ورود دیگری به تاریخ ما هست، این یعنی چه؟ یعنی در زندگی چه اتفاقی قرار است بیفتد؟ آیا یک اتفاق ملموس در گشایش زندگی‌ها افتاده که ما با قدرت حرف از گام دوم بزنیم؟ پس چرا ما این حس را به صورت عمومی در مردم نداریم که یک اتفاقی افتاده و فهم‌ها رو به گشودگی است؟ اگر نیست عامل اصلی که این فاصله را ایجاد کرده چه می‌باشد؟ اگر هست و ذهنیت مردم به نظر شما درست نیست و خود را بخشی از این تاریخ نمی‌دانند، این ذهنیت از کجا آمده است؟ اگر انسان ایرانی نقش واقعی دارد، چرا پس حسّ می‌کند نقش‌اش آن‌قدر محکم نیست و چرا حسّ می‌کند فضا برای صحبت کردن روی آرمان‌های اصلی، مثل عدالت و آزادی و کرامت انسانی مهیا نمی‌باشد؟ اگر این‌قدر مهیا هست این از کجا می‌آید؟ اگر مهیا نیست، فروبستگی‌اش از کجا شروع شده و چه چیزی باعث این احساس در مردم شده است؟

استاد: هر تمدنی که بخواهد در تاریخی وارد شود حضور آن به صورت فرآیندی می‌باشد و نه دفعی و ناگهانی. در واقع اگر تمدنی بخواهد جای تمدنی بنشیند، مراحل طیّ می‌شود که عادات گذشته به مرور به حاشیه رود و هویت جدید به مرور جایگزین شود و در این مسیر حرکات مردم بدون قبض و بسط نیست. خود غربی‌ها می‌گویند ۲۰۰ سال طول کشید تا ما توانستیم از قرون وسطا به حیات مدرن دست بیابیم. اگر مشخص شود طیّ یک فرآیند ما چیزهایی را پشت سر می‌گذاریم و چیزهایی را که مربوط به اهداف ما می‌باشد به خود نزدیک می‌کنیم، باز باید بدانیم بعضاً عهد قدیم به ظهور می‌آید و آن روحیه‌ی قبلی که اهدافی را از خود کرده، نمی‌گذارد به راحتی آن عهد جدید انتخاب شود. ولی اگر متوجه باشیم در دل همین قبض و بسط‌ها یک اراده‌ی متعالی، همچون حرکتی زیر پوست تاریخ، دارد جلو می‌آید؛ می‌فهمیم تاریخ خود را چگونه ارزیابی کنیم. وقتی اسلام آمد،

چیزی نگذشت که همراه اسلام یک غدیر و یک سقیفه به میان آمد. سقیفه می‌گفت ما تغییر عبادات از بت‌پرستی به نمازخواندن را می‌پذیریم ولی در همان فرهنگ گذشته که همان فرهنگ جاهلیت بود. و ملاحظه کردید با این که عبادات عوض شد، ولی جریان جاهلیت از آن تاریخ بیرون نرفت، هر چند بت‌ها را خراب کردند.

غدیر متذکر تاریخ دیگری است که با اسلام شروع شده. در غدیر تنها عبادات نیست که تغییر کرده است بلکه تاریخی به نام تاریخ توحید از طریق اسلام به میان آمده. این جدالی است که در هر تاریخی واقع می‌شود. هم‌اکنون در این تاریخ نسبت به عصر جدیدی که انقلاب اسلامی متذکر آن است ما کجا قرار داریم؟ ما در حال حاضر در همین قبض و بسط تاریخی هستیم، از آن طرف افق تاریخی ما تاریخ بیرون از سکولاریته و استکبار است، و از طرفی عادات پیشین و تعریف‌هایی که مدرنیته از زندگی کرده است، چیزی نیست که به راحتی به حاشیه برود، زیرا هنوز تعریف کاملی از زندگی - آن‌طور که جهانی باشد در میان دو جهان - نداریم. این زمین‌گیری ما به جهت آن است که هنوز متوجهی اراده‌ی الهی که بنا دارد تاریخ استکبار را از صحنه بیرون ببرد، نشده‌ایم، هر چند شواهد خوبی در مقابل خود داریم. مثل حضور انقلاب اسلامی در منطقه و رقابتی که با برنامه‌های آمریکا داریم که آمریکا دیگر توان به نتیجه‌رساندن برنامه‌هایش را از دست داده است. این حرفی است که استراتژیست‌های دنیا مطرح می‌کنند و این نشان می‌دهد که از آن طرف یک تمدنی دارد از هویت تمدنی‌اش افول می‌کند و از طرفی تمدنی در حال ظهور است. جناب آقای آیان باربر در کتاب «علم و دین» می‌گوید برای از بین رفتن یک تمدن این طور فکر نکنید که مثل قصری است که خراب می‌شود، بلکه مانند قصری

است که بی سکنه می‌گردد. شما می‌بینید آن قصر به ظاهر سرپا است ولی دیگر تاثیرگذار نیست.

ما با آنچه انقلاب اسلامی به ظهور آورده، در شرایطی هستیم که خود را مرعوب فرهنگ و قدرت غرب، به خصوص آمریکا احساس نمی‌کنیم. قبل از انقلاب اسلامی، آمریکا برای آن که ما را و یا مردم غرب آسیا را بترساند، کافی بود یکی از ناوهای جنگی خود را از ساحل فلوریدا به قصد خلیج فارس حرکت دهد؛ همه‌ی سران منطقه دست‌شان بالا می‌رفت. در حالی که امروزه ناوها به خلیج فارس آمده‌اند و مردم ما آن‌ها را به هیچ گرفته‌اند، چون واقعاً آن ناوها در این تاریخ هیچ شده‌اند. بوش پسر گفته بود گزینه‌های نظامی را من در رابطه با ایران بر روی میز گذارده‌ام. روزنامه‌ی «گاردین» در همان زمان نوشته بود که مردم ایران در حال دید و بازدیدهای عید نوروز و شادی عید نوروز هستند و تهدید بوش را به چیزی نمی‌گیرند.

کارشناس: صحبت شما، صحبت کاملاً درست است و در بیانیه‌ی گام دوم هم این نکته هست. به نظر بنده اصلاً همه این حس را داریم که ما اکنون یک نحوی از اثرگذاری ملی و جمعی برایمان پیش آمده، اثرگذاری جمعی ما به نحوی است که دارد دنیا را متأثر می‌کند. ولی از آن طرف هم این حس مطرح است که تصمیم‌سازی‌هایی که دارد در کشور می‌شود بسیاری از مردم آن‌ها را احساس نمی‌کنند که در تصمیم‌سازی‌ها دخالتی دارند. مقام معظم رهبری در گام دوم می‌فرماید جوان‌ها باید به میدان بیایند و هیچ محدودیتی برای این حضور ندارند. نمی‌گویند تنها جوان‌های انقلابی، بلکه می‌گویند همه‌ی جوان‌ها. این یعنی این که مردم احساس کنند انقلاب از خودشان است و آینده از خود آن‌ها می‌باشد. ما باید به

این فکر کنیم چه مشکلی وجود داشته که این مشکلات را پیش آورده که جوان‌ها احساس نمی‌کنند در تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها نقش دارند؟

استاد: این که ما هنوز به جهت تعلق به آن نوع زندگی که در گذشته داشته‌ایم، آلوده به آن هستیم، بحثی نیست. بحث بر سر این است که آیا یک نحوه عبوری در میان آمده است و یا به عقب برگشته‌ایم؟ اصلاً بحث این نیست که در حال حاضر ما هنوز آلودگی‌های گذشته را در فرهنگ عمومی و ادارات خود داریم، حتماً همین‌طور است و این وجه مشئمه‌ی بشری ما می‌باشد. می‌دانید از نظر قرآن انسان‌ها دو وجه دارند: «وجه یمینی» و «وجه شمالی»، یا به عبارت دیگر «وجه مشئمه» و «وجه قدسی». انقلاب اسلامی رویکردی است تا طی یک فرآیند، بشر را از آن روح جاهلیتِ مدرن آرام‌آرام آزاد کند و این فرآیند مسلم در مسیر خود حالت قبض و بسط دارد، به طوری که در بعضی مراحل آن جاهلیتِ مدرن می‌آید و غلبه می‌کند، ولی منحنی حرکت به جهت روح توحیدی آن رو به جلو می‌باشد، هرچند که آن روح حالت غیب دارد ولی نقش‌آفرین است، مثل حضور خداوند در عالم. وجه توحیدی انقلاب اسلامی روحی است که در روان انسان‌ها کما بیش جاری می‌باشد، هرچند در بعضی مراحل آن روح به حاشیه می‌رود ولی از بین نمی‌رود، بنیادی است که آینده‌ی پیش‌روی این ملت و جهان را می‌سازد. این آن چیزی است که در بنیاد روحی مردم ما به جهت وجه توحیدی انقلاب اسلامی نهفته است.^۳

^۳ - در مورد این که بنیاد روح مردم ما نظر به وجه توحیدی انقلاب دارد ملاحظه کردید آقای «عنایت آرزغ» جوان دستفروش ۲۹ ساله که در نزدیکی کلینیک سینا بساط دستفروشی خود را برای کسب رزق حلال پهن می‌کرد، در شب حادثه انفجار و آتش‌سوزی آن کلینیک با شنیدن صدای کمک خواهی و فریاد زنان و کودکانی که گرفتار دود و آتش شده بودند، رسم مردانگی را به جا آورد و با رها کردن بساطی که شاید همه زندگی مادی او بود، با شجاعت و غیرت دل به آتش زد و توانست ۱۱ زن و کودک را نجات دهد. این جوان خوش‌غیرت در جریان این فداکاری دچار جراحت و صدماتی هم شد که سوختگی و ۱۱ بخیه دستش و جای زخم شیشه‌های شکسته شده در پایش شاهد

قضیه‌ای در تاریخ اتفاق افتاده که می‌تواند متذکر نکته‌ی فوق باشد. درست وقتی است که جناب حمزه هنوز مسلمان نشده بود، به شکار می‌رفت و برای خود شخصی قدرت‌مند و پر هیبتی بود! مشهور بوده که حمزه شیر شکار می‌کند، یک بار که از شکار برمی‌گردد، یکی از خانم‌های به اصطلاح حزب اللّهی، رگ غیرت جناب حمزه را به جوش می‌آورد و به او می‌گوید خجالت نمی‌کشی ابوجهل بر سر و روی عمویت، یعنی پیامبر خدا، شکمبه‌ی گوسفند می‌ریزد و تو مشغول شکار هستی؟ تاریخ می‌گوید جناب حمزه بدون درنگ آمد داخل مسجد الحرام شد و ابوجهل را در کنار «دارالندوه» دید و با کمانش بر سر او کوبید که خون جاری شد و گفت من دیگر اجازه نمی‌دهم چنین جسارتی به حضرت محمد ﷺ بشود، من مسلمان شده‌ام. این نشان می‌دهد روحی که اسلام بر جان او دمیده، در شخصیت او حاضر بوده، هر چند هنوز ظاهر نشده بود و با ورود در آن کارزار آن روح ظاهر شد و مسلمانی خود را اعلام کرد، ولی نه به آن معنا که بخواهد به بهشت برود، به آن معنا که غیرت انسانی‌اش راهی به سوی حقیقتِ توحیدی مقابل او گشود.

عرض بنده آن است که نسل جوان ما یک «وجه یمینی» دارد که وقتی رهبر معظم انقلاب یا حضرت امام صحبت می‌کنند و متذکر حقایق می‌شوند، او آن را حس می‌کند و می‌فهمد با او حرف می‌زنند، از آن طرف هم «وجه مشئمه» و «شمالی» دارد که دنیای مدرن آن را هدف گرفته و این جوان در چنین موقعیتی می‌باشد. نظر بنده آن است که این جوان با هرچه بیشتر افول فرهنگ غربی و نمایان شدن دروغ و وعده‌های زندگی غربی که در ذات آن زندگی نهفته است، خود

این دلآوری است. در پاسخ به این سؤال که چه آرزویی دارد؛ گفت: اول از همه آرزو دارم رهبر انقلاب را ببینم، این واقعاً آرزوی دیرینه من است؛ دوم این که بتوانم در سپاه قدس باشم و به مردم خدمت کنم و راه شهید سلیمانی را ادامه بدهم، چرا که واقعاً ایشان را خیلی دوست دارم.»

را در آینده‌ای حسّ می‌کند که آینده‌ی شرافتمندانه‌ای است که انقلاب اسلامی متذکر آن می‌باشد و حاضر است پای آن، که در واقع «وجه یمینی‌اش» می‌باشد، بایستد. حتماً ملاحظه کرده‌اید بعضی از همین جوانانی که وارد جنگ و جبهه شدند، از آن‌هایی نبودند که در ابتدا اهل نماز شب و مستحبات باشند. همین آقای شاهرخ ضرغام را شما دیدید، خودش به رفقاییش می‌گوید بلند شوید نماز بخوانید، ولی خودش در آن ابتدا نماز نمی‌خواند، اما بعد چه شد؟! دید گویا یک چیزی این وسط گم کرده است که در دل انقلاب اسلامی می‌تواند آن را پیدا کند و ادامه‌ی خود را در انقلاب اسلامی دید و آن شهادت پر افتخار نصیب او شد. ما امروز با جوانانی روبه‌رو هستیم که اگر بتوانیم برای‌شان مشخص کنیم آن اهداف متعالی که به دنبالش هستند در انقلاب اسلامی می‌باشد، آن‌طور که باکری‌ها و حججی‌ها می‌بینند، حتماً آینده‌ی خود را در آن‌جا جستجو می‌کند. ما هنوز مردم خود را متوجه‌ی آن حضور تاریخی که با انقلاب اسلامی در حال شکل‌گیری است، نکرده‌ایم، البته این بحث را باید با شرح بیشتر از ابهام در آوریم.

کارشناس: به این‌جا رسیدیم که ما یک دعوتی از طرف انقلاب اسلامی داریم، آن هم به انسانی که دیگر نه می‌تواند مثل گذشته زندگی کند و نه می‌خواهد که پیشنهاد دنیای مدرن را بپذیرد. می‌خواهد انسان دیگری باشد و شما می‌گویید که جملت این انسان به انقلاب می‌خورد. انقلاب طوری است که این برایش قابل پذیرش است و دوست دارد به این سمت برود، منتها باید این گام را با بازخوانی گذشته و عبور از ضعف‌های آن بردارد. به نظر بنده باید به یک چیز مهم توجه کنیم که احتمالاً در گام اول این اندازه پررنگ نبود و آن این است که آن دعوت کننده‌ای که دارد این جوان را به سمت آن آرمان‌ها دعوت می‌کند، دیگر یک دعوت کننده‌ی منفرد نیست. یعنی دیگر انقلاب یک صدا ندارد. مخصوصاً صداهایی

وجود دارد که هر کدام سعی می‌کنند یکی از آرمان‌های انقلاب را بزرگ نمایند و به عنوان آرمان اصیل انقلاب نشان بدهند و بگویند ما باید سراغ آن برویم. حداقل سه یا چهار دسته را می‌توان پیدا کرد که این‌ها می‌گویند انقلاب یعنی این. از این بدتر آن صدایی است که اصلاً جوان را برای فکر کردن دعوت نمی‌کند، تنها می‌گوید بیا نیروی کار ما باش، به گمان او گام دوم انقلاب هم نیروی کار می‌خواهد و جوانان باید نیروی کار آن‌ها باشند. عجیب این‌هاست که این صدا خود را صدای انقلاب می‌داند و این‌جا است که ماجرا مقداری سخت‌تر می‌شود.

استاد: همین‌طور است که می‌فرمایید، ولی آن‌ها باید بدانند، بخواهند یا نخواهند انقلاب به عنوان یک رخداد زنده و دارای آرمان از آن‌ها عبور می‌کند. نسل جوان ما با فهم تاریخی خود دارد از این مدعیان با نگاه منجمد و تحجری که دارند، عبور می‌کند. این‌ها تنها خودشان فکر می‌کنند هنوز صاحب انقلاب هستند. مانند شخصیت مشهور سروانتس به نام «دُن کیشوت» آن گوشه در تاریخ خود نشسته‌اند با نیزه‌ای که دیگر دوران آن گذشته، در حالی که انقلاب به سوی دیگر می‌رود. هر چند مانع هستند و همین مقدار جوانان ما را افسرده می‌کند که این‌ها چرا با مدیریت کهنه‌ی خود نمی‌فهمند ما کجا هستیم در حالی که نیاز به تحولات اساسی داریم تا بستر این آفازاده‌پروری و اشرافیت و ثروت‌های بادآورده و آن تحجر و انجماد از بین برود. انقلاب اسلامی توانایی این تحول را دارد ولی این با روحیه جوانان ممکن است. رهبر معظم انقلاب تعبیری دارند که می‌فرمایند حضور جوانان را برای مدیریت‌های بالا و متوسط باید مغتنم بشماریم. آیا این نکته را به عنوان یک شخص می‌گویند یا به عنوان کسی که این تاریخ را درک کرده است؟ به جوانان امروز نمی‌توانیم نصیحت کنیم با روحیه‌ی محافظه‌کاری که در مقابل این کوتاهی‌ها ساکت است، همراهی کنند. تاریخ این حرف‌ها گذشته است. به قول «لیوتار» دوران

کلان‌روایت گذشته است که انسان‌ها را در تصمیم‌گیری‌های زندگی‌شان شرکت ندهیم. این دیگر مربوط به این تاریخ نیست که بنده بگویم و شما پذیرید. نه شما می‌پذیرید و نه من باید بگویم. باید در یک هویت تاریخی به نام انقلاب اسلامی با همدیگر گفتگو کنیم تا از آسمان معنویت حقیقت خود را به ظهور آورد. ما جوان‌ها را کنار گذاشته‌ایم و می‌خواهیم با مردان دیروز، امروز را مدیریت کنیم. در حالی که جوانان ما عموماً تاریخ خود را می‌شناسند و می‌دانند در کجا هستند، لذا قصه‌ی این که شما به جوانان بگویید من دستور می‌دهم و شما انجام دهید، قصه‌ی امروز نیست و این نشانه‌ی بی‌تاریخی می‌باشد. دوره‌ای که اندیشه‌ها آمدند تا همدیگر را بفهمند، آغاز شده. دوره‌ی گفتگو است و به اصطلاح شرایط «دیالوگ» به میان آمده. در دل آن دیالوگ در بستر انقلاب اسلامی، حقیقت مناسب این تاریخ ظهور می‌کند. اکثر جوانان ما انقلاب اسلامی را با «وجه یمینی» خود به لطف الهی در این تاریخ احساس می‌کنند. ما باید مانع به میدان آمدن آن‌ها نباشیم. اکثر آن‌ها شهید حججی هستند.^۴

این که ما با دیدن ظاهر آن‌ها مایوس می‌شویم به جهت آن است که با «وجه یمینی» آن‌ها صحبت نکرده‌ایم و اساساً گفتگویی بین ما و آن‌ها صورت نگرفته است. طاهرزاده به عنوان یک معلم می‌گوید و آن‌ها باید بشنوند و معلوم است که احساس می‌کنند نمی‌توانند خود را در راه‌هایی که ما پیشنهاد می‌کنیم جستجو کنند، سهمی از خود در این سخنان نمی‌یابند. قصه‌ی آن‌ها این است که بیایند و گفتگو

^۴ - این مصاحبه در روز پنجشنبه ۱۲/۱۰/۹۸ انجام شد و فردای آن روز، یعنی صبح روز جمعه ۱۳ دی‌ماه، حاج قاسم سلیمانی شهید شدند و روشن شد نه تنها اکثر جوانان ما شهید حججی بودند، همه‌ی جوانان ما حاج قاسم سلیمانی هستند.

کنند تا آن روحی که در بنیاد این تاریخ، انسان‌ها را در بر گرفته است، به ظهور آید. به نظر بنده تنها یک گروه می‌ماند که قابل گفتگو نیستند و آن‌ها کسانی‌اند که نسبت به حقیقت عناد دارند.

مهمان: این که ما توجه کنیم ساختارها و گفتگوهای مان باید طوری باشد تا جوانی که دارد زندگی می‌کند حس کند این تاریخ واقعاً مال خودش است و این گفتگو بخشی از حیات او و آینده‌اش می‌باشد چیز مهمی است که باید به آن به خوبی فکر کنیم.

استاد: تصور بنده این است که این نحوه ارتباط که ما همدیگر را آینه‌ی ظهور حقیقت برای دیگری بنگریم و تمامیت ما در فهم دیگری صورت می‌گیرد، امری است که در حال ظهور می‌باشد. افرادی مثل بنده نباید خود را به خواب بزنیم.

مهمان: گفتارش دارد کم کم در جامعه شکل می‌گیرد و آثار آن در حال ظهور است.

استاد: بله. مسئله‌ها باید مشخص شود و مطابق مسئله‌هایی که مسائل اصلی تاریخ ما می‌باشد، گفتگو معنا دارد. مطمئن باشید تا مسئله‌های مان معلوم نشود، بدون دلیل با یکدیگر مخالفت می‌کنیم، زیرا تاریخ خود را نمی‌شناسیم تا مسائل مان معلوم شود و موانع حضور تاریخی ما مشخص گردد. ما می‌خواهیم نسل مناسب روحیه‌ی انقلاب اسلامی تربیت کنیم، آیا این آموزش و پرورش می‌تواند چنین کاری را انجام دهد؟ آیا پیشرفت صنعتی ما با این نظام اداری ممکن است؟ باید طوری شرایط تغییر کند که نسلی مناسب هویت انقلاب اسلامی تربیت شود و به آینده‌ی حضور خود در اجتماع امیدوار باشد. در حال حاضر ساختارها برای مان مسئله است. به نظر بنده ما در نظام آموزشی خود فرزندان مان را دفن می‌کنیم و با نسل‌های سوخته روبه‌رو هستیم. باید جرأت کنیم و روشن نماییم مسئله‌مان چه مسائلی است که در گام دوم

می‌خواهیم با آن‌ها روبه‌رو شویم. روحیه‌ی تحول‌خواهی، شرط قدم گذاشتن در گام دوم می‌باشد. تا مسائل مان روشن نشود متوجه نمی‌شویم با این ساختارها نمی‌توانیم مسائل خود را حل کنیم و خطر ناکارآمدی نظام در اذهان پیش می‌آید که بهانه‌ای می‌شود برای براندازها.

ما در زمان خستگی بشر از مدرنیته و رجوع‌اش به فطرت انسانی‌اش، چه چیزی عرضه کرده‌ایم؟ انقلاب اسلامی در گام دوم خود اگر نتواند طوری زندگی را معنا کند که جوانان ما متوجه‌ی همان افقی شوند که شهید حاج قاسم سلیمانی و حججی‌ها متوجه آن شدند و احساس کردند برای تحقق آن می‌توان جان خود را فدا کرد، به زحمت می‌افتد. باید نشان داد می‌توان از خرد مدرن و عقل تکنیکی استفاده کرد و جامعه‌ای مناسب این تاریخ داشت. موشک ساخت ولی در کنار آن از اشارت‌های فطرت الهی خود و معنابخشی به زندگی، غافل نبود تا مثل زندگی غربی گرفتار پوچی و نیهیلیسم نشویم.

کارشناس: به نظر بنده یک نکته این‌جا مغفول است و باید آن را جدی بگیریم و حرف جدی گام دوم هم همین نکته است که متوجه اولویت‌ها باشیم.

استاد: عرض بنده آن است که بر روی گفتمان‌سازی کار جدی باید بشود. ملاحظه کردید در ابتدای انقلاب که انقلاب اسلامی وارد تاریخ جهان شد، غرب چه اندازه در واکنش خود منفعلانه عمل می‌کرد و کاملاً گنش‌گر میدان، ما بودیم در حدی که شما آن واکنش‌ها را در هالیوود نیز می‌بینید. آن‌ها ناچار می‌شوند وارد فیلم‌های ماورائی و آخرالزمانی بشوند. انقلاب اسلامی بود که آن‌ها را وارد این کارها کرد و در همین رابطه عرفان‌های نوظهور شکل می‌گیرد تا کام تشنه‌ی بشر خسته از مدرنیته را جواب دهد. ولی چون گفتمان‌سازی به همان معنایی که عرض

شد اتفاق نمی‌افتد و مسئله‌های اصلی خود را نشناختیم آرام‌آرام آن حالت کنش‌گری ضعیف شد، هرچند هنوز ما در صحنه هستیم ولی این کافی نیست.

کارشناس: چه فضایی نیاز می‌باشد تا آن گفتگوی مدّ نظر شما پیاده‌سازی شود؟ در فضایی که مسئولین و خود ما درگیر مدرنیته هستیم و اگر هم کاری انجام می‌دهیم، قشر کمی هستند آن طور که شایسته است تلاش می‌کنند تنها در حدّ شعار می‌گویم ما مدرنیته را دوست نداریم و می‌خواهیم به سمت تمدن اسلامی برویم، آیا به نظر شما می‌توان آن گفتگو را شکل داد؟

استاد: بخشی از گفتمان‌سازی، نشان‌دادن واقعیت‌ها است و ضعف‌هایی که از نظر باورهای دینی داریم که مناسب این تاریخ نیست. در بسیاری از شئون مختلف زندگی نتوانستیم مناسب توحیدی که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» متذکر آن بودند با استکبار و با زندگی امروزی مواجه شویم و لذا با نحوه‌ای از علاقه‌مندی نسبت به زندگی مدرن در مردم روبه‌رو شدیم.

در جمع‌بندی می‌توانم عرض کنم اگر نسبت خودمان را با جهان و تمدن‌ها، به‌خصوص تمدن اسلامی بشناسیم و بتوانیم معنای آن تمدن را بفهمیم و جایگاه خود را در این تاریخ روشن کنیم و بدانیم در کدام مرحله از تاریخ خود هستیم، کار راحت‌تر جلو می‌رود. یکی از نکاتی که می‌توان از توصیه‌های مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» فهمید این است که ما در هر جای جمهوری اسلامی که هستیم آن‌جا را مرکز دنیا بدانیم و با نظر به آن شرایط، وظیفه‌ی خود را انجام دهیم. مسلم رحمت خدا شامل حالتان می‌شود و به نظر بنده همین نسبت و موقعیت‌شناسی نکته‌ی اصلی این بحث می‌تواند باشد تا بفهمیم عصر جدیدی که انقلاب اسلامی وارد این تاریخ کرده، چگونه باید جلو برود. و السلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته

